

Advanced Persian Reading

قرائت فارسی پیشرفته

Unit 11

بخش یازدهم

based on the text of

سنگی بر گوری

A Stone on A Grave (1981)

by

جلال آل احمد

Jalâl Âl-e Ahmad (1923–1969)

designed by

Michael Craig Hillmann

compiled by

Aziz Atai-Langrudi

revisions by

Behrad Aghaei

Note: After completing each unit, readers can resolve remaining questions about meaning in the unit's text by consulting the text's English translation in Jalal Al-e Ahmad's *A Stone on a Grave*, translated from the Persian by Azfar Moin (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2008).

لغات	
to continue (vi)	ادامه یافتن
hope	امید
to be completed/carried out	انجام شدن
so much/great ... great	آنقدر که
to dislike	بد ... آمدن
to be the view (of s.o.)	بنظر ... آمدن
insulting	توهین آمیز
matter, affair	جریان
to cause to taste (vt)	چشاندن
presence	حضور
to communicate (?)	حمل بر ... شدن
news	خبر ج. اخبار
suicide	خودکشی
happy	خوشحال
medicine	دارو
to involve s.o. in	درگیر کردن
home remedy	درمان خانگی
medicine	دوا
uterus	رحم
behavior	رفتار
trace, clue - looking for	سُراغ - سُراغ
scene	صحنه
cause, reason	علت ج. علل
operation (medical), act(ion)	عمل
loss of hope, giving up hope	قطع امید
definitive	قطعی
event, adventure, affair	ماجرا
disappointing	مأیوس کننده
to have recourse to, to visit	مراجعه کردن
taste, flavor	مزه
home remedies	معالجات خانگی
sort, kind, type	نوع ج. انواع
situation, state of affairs	وضعیت

آنچه گذشت

نویسنده و همسرش بچه‌دار نمی‌شوند. علت، کمبود اسپرم‌های او است. معالجات ادامه می‌یابد ولی نتایج مایوس کننده است. بچه دیگران را هم به فرزندی قبول نمی‌کنند. نویسنده، همسرش را هم درگیر معالجه می‌کند. توموری در رحم او است که باید جراحی شود. وضعیت و صحنه عمل، در حضور شوهر، چنان بنظرش توهین‌آمیز می‌آید که معالجات پزشکی را رها می‌کند و می‌رود سراغ معالجات خانگی. اما از دوا و درمان خانگی هم بدش می‌آید و دوباره به دکترها مراجعه می‌کند.

خلاصه بخش یازدهم

نویسنده از بچه‌دار شدن قطع امید می‌کند. حالا بچه‌های فامیل مزه بچه را به آن‌ها می‌چشانند. اما هر نوع رفتار نویسنده یا همسرش با بچه‌های فامیل حمل بر بچه نداشتن آن‌ها می‌شود. نویسنده از این امر خوشحال نیست. یکروز صبح، خبر خودکشی خواهر زن نویسنده به آنها می‌رسد.

این جوری بود که دیگر اقم نشست از هرچه دوا بود و دکتر بود و سرنگ بود و نسخه خاله زنکی بود و از هرچه عمقزی گل بته گفته بود. حالا دیگر حتی تحمل بوی آزمایشگاه و مطب را هم ندارم. یا حتی تحمل دلسوزی دیگران را که ای بابا ما با بچه هزار گرفتاری داریم و شما بی بچه یکی ... یا دیگر انواع آداب معاشرت را. و این قضایا بود و بود و بود ۵ تا داستان وین و آن مردکه اولدوفردی که خیالمان را تخت کرد و برگشتیم. آنوقت هر بار زخم هوس بچه می کرد یکی از خواهرهایم را با خواهر برادرهای خودش را صدا می کردم با زاد و رودشان که می آمدند و دو سه روزی یا فقط صبح تا عصر. همین هم کافی بود. مزه بچه را به او می چشانند با شاش و گهش و بریز و پشاشش و بردارو بگذارش و عر و ۱۰ بوقش و قهر و تهر و دعوا و الخ ... و باز برای مدتی خلاص. تا دیگر اینهم شد عادتی. حتی وظیفه ای که گاهی کلافه مان می کند. واه! مگه می شه ماسالی يك دفعه هم آق دایی رو نبینیم؟ ... یا برادر ما سال به سال که به ما می رسد ... یا پس واسه چی از قدیم و ندیم گفته اند خانه خاله ... و از این جور. و مگر خواهرها و خواهرزاده ها یکی دو تا هستند؟ دو ۱۵ خانواده با تمام عرض و طولشان. و دريك نقطه، التقا کنند. در نقطه صفر بی تخم و ترکگی ما. و تازه از فلان پسر عمه و دختر دایی که گله می کنی که چرا خدمت نمی رسیم. صاف در می آید و می گذارد کف دستت که: آخه می گند شما از بچه بدتون میاد ... ده پدر سوخته ها! بازاد و رودش آمده و يك صبح تا عصر وقتت را گرفته، اینهم مزدش! و بعد هم تو ۲۰ هر جایی با زنت دو نفری می روی اما جواب را دست کم به هفت نفر باید بدهی. و از این حسابهای بقالانه ... و اصلاً بحث از این نیست که ببینی یا نبینی مردم چه می گویند. بحث از این است که هر رفتارت حمل شونده به بی بچه ماندن است. در حالیکه تو می خواهی يك آدم عادی باشی. با

رفتاری عادی. مثل همه. نه می‌خواهی حسرت بکشی و نه حسد بورزی و نه ۲۵
بی‌اعتنا باشی. آنوقت اگر با بچه‌های مردم خوب تا کنی و گرم باشی و
قصه برایشان بگویی و بگذاری از سروکولت بالا بروند پدرمادرش می
گویند حسرت دارد. و حتی بفهمی نفهمی بچه‌هاشان را از آزادی‌هایی که تو
بهشان داده‌ای منع می‌کنند و شاید در غیابت اسفند هم برایشان دود
کردند. تو چه میدانی؟ و اگر باهاشان بد تا کنی و از اخ و پیف و شاش ۲۰
و گهشان دلزدگی نشان بدهی می‌گویند حسودیش می‌شود. و اگر بی
اعتنائی کنی و اصلاً نبینی که بچه‌ای هم در خانه هست با شری و شوری و
یک دنیا چرا و چطور ... می‌گویند از زور پیسی است. و خشونت بی
بچه ماندن است. با مردم هم که نمی‌شود برید. و این مردم دوستانند،
اقوامند، بزرگترند، کوچکترند و هر کدام حالی دارند و شعری و بچه‌ای و ۲۵
ضعف‌هایی و احساساتی و می‌خواهند تو آنها را همانجور که هستند
بپذیری. تو هم می‌خواهی اما نمی‌توانی. چون وضعی استثنائی داری. و
آنوقت مگر می‌شود بچه‌شان را ندیده بگیری یا بهش زیادتر از معمول ور
بروی یا بد اخمی کنی؟ ... و باز همان دور و تسلسل. و مهمترین قضیه
اینکه تا تو صد صفحه اباطیل چاپ بزنی بچه‌های دوستان و اقوام صد ۴۰
ساتی متر کشیده‌تر شده‌اند و حالا مردی شده‌اند یا زنی و تا تو بیایی
بفهمی که با کودک دیروزی چه جور باید رفتار کرد که مادر پدرش آزرده
نشوند خود آن کودک اکنون جوانکی از آب در آمده است و تو به هر
صورت از قلمرو حیات او و ذهن او بیرون مانده‌ای ... و اینجوری که شد
تو حتی این دلخوشی را هم نمی‌توانی داشته باشی که اگر دیگران جان ۴۵
خودشان را در فرزندانشان می‌کارند تو در این کلمات می‌کاری و دیگر
گنده‌گوزیها ... چون دست‌کم از عالم کودکی اخراج شده‌ای. از عالم بچه‌ها.
و دو تای از این بچه‌ها مال خواهر زخم. هما. که خودش را کشت. بهمین
سادگی. مواظبت از دو تا دسته گل را رها کرد به تقدیر و سرنوشت و به
یک شوهر سرتیپ شونده. و خودش را کشت. آخر چرا این کار را ۵۰

کردی زن؟ بله. اواخر تابستان سال ۱۲۴۱ بود. روزهای آن زلزلهٔ نکبتی! داشتم صبحانه می‌خوردم که تلفن صدا کرد. معمولاً زخم می‌رود پای تلفن. اول سلام و علیکی ناآشنا و از سر خونسردی. و بعد بله همین جا است. و بعد مدتی سکوت و بعد سلام و علیک دیگری. و بعد صدایش احترام‌آمیز شد و سایهٔ مبارك کم نشود... و من داشتم چایم را مزه‌مزه ۵۵ می‌کردم که يك مرتبه فریادش بلند شد. به گریه. و چه گریه‌ای. که از جا پریدم. هق‌هق می‌کرد که رسیدم. گوشی را گرفتم و:

– چه خبره صبح اول صبح؟

که یارو خودش را معرفی کرد. تیمسار سپهبد... درست همین

جور. ۶۰

– خوب. چه فرمایشی داشتید؟

که خبر را داد. خیلی نظامی و خیلی تلگرافی. که بله ۷۵ درصد از

پوست سوخته. با نفت. صبح از کرمانشاه تلفونگرام کردند... و حالا من... که گفتم:

– نمی‌شد اول مرد خانه را خبر کنید؟ ۶۵

که یارو جا خورد. با همهٔ تیمساری‌اش. و جوری که دیدم بد شد.

این بود که افزودم:

– خوب، می‌فرمودید.

– البته هنوز در قید حیات... اما خانم را برای موقعیت‌های نامناسب

... لا بد می‌دانید که اتوبوسهای کرمانشاه از کجا حرکت.... ۷۰

- 1 What would the narrator do whenever his wife fancied having a child?
(lines 7–8)
- 2 Why does the narrator grumble about his relatives visiting them? (ll. 11–12)
- 3 How did the narrator treat his relatives' children in his house? (ll. 26–28)
- 4 How did parents react to the way the narrator treated their children?
(ll. 27–28)
- 5 Who is Homâ? (l. 48)
- 6 What were the narrator and his wife doing when they found out about Homâ's suicide? (l. 52)
- 7 How did Homâ kill herself? (l. 63)
- 8 How did the couple find out about the news? (l. 52)
- 9 At the Âl-e Ahmad's home, who usually answered the phone, the narrator or his wife? (l. 52)
- 10 What was Homâ's husband's rank in the army? (l. 59)

این جوری بود که دیگر اَقْمِ نَشَسْت از هرچه دَوَا بود و دکتر بود و سُرَنگ بود و نُسخَةُ خاله زَنکی بود و از هرچه عَمَقَزی گُل بُتّه گفته بود. حالا دیگر حَتّی تَحْمَلِ بویِ آزمایشگاه و مَطَب را هم ندارم. یا حَتّی تَحْمَلِ دِلَسوزیِ دیگران را که ای بابا ما با بچه هزار گرفتاری داریم و شما بی بچه یکی ... یا دیگر انواعِ آدابِ مُعاشَرَت را. و این قَضایا بود و بود و بود ۵ تا داستانِ وین و آن مردکّه اولدوفردی که خیالمان را تَخْت کرد و برگشتیم. آنوقت هر بار زَنم هوسِ بچه می کرد یکی از خواهرهایم را با خواهر برادرهای خودش را صِدا می کردم با زاد و رودشان که می آمدند و دو سه روزی یا فَقَط صُبْح تا عَصْر. همین هم کافی بود. مَزّه بچه را به او می چشانند با شاش و گُهش و پَریز و بِپاشش و بَردارو بُگذارش و عَرّ و ۱۰ بوقش و قَهَر و تَهَر و دَعوا و اِلخ ... و باز برای مُدَتی خَلاص. تا دیگر اینهم شد عادتِی. حَتّی وَظیفه‌ای که گاهی کلافه‌مان می کند. واه! مگه می شه ماسالی یك دفعه هم آق‌دایی رو نبینیم؟ ... یا برادرِ ما سال به سال که به ما می رسد ... یا پس واسه چی از قدیم و ندیم گفته اند خانه خاله ... و از این جور. و مگر خواهرها و خواهرزاده‌ها یکی دو تا هستند؟ دو ۱۵ خانواده با تمام عَرَض و طوَلشان. و در یك نُقطه، اِلتِقا کنند. در نُقطه صِفَر بی تُخْم و تَرکگی ما. و تازه از فُلان پسر عمّه و دُختردایی که گله می کنی که چرا خدمت نمی رسیم. صاف در می آید و می گذارد کَفِ دَسَت که: آخه می گند شما از بچه بدتون میاد ... ده پدرسوخته‌ها! بازاد و رودش آمده و یك صُبْح تا عَصْر وقتت را گرفته، اینهم مُزدش! و بعد هم تو ۲۰ هر جایی با زنت دو نفری می روی اما جواب را دست کم به هفت نفر باید بدهی. و از این حسابهای بَقالانه ... و اصلاً بَحْث از این نیست که ببینی یا نبینی مردم چه می گویند. بَحْث از این است که هر رِفْطارت حَمَل شونده به بی بچه ماندن است. در حالیکه تو می خواهی یك آدمِ عادی باشی. با

رفتاری عادی. مثل همه. نه می‌خواهی حسرت بکشی و نه حسد بورزی و نه ۲۵
 بی‌اعتنا باشی. آنوقت اگر با بچه‌های مردم خوب تا کنی و گرم باشی و
 قصه برایشان بگویی و بگذاری از سروکولت بالا بروند پدرمادرش می
 گویند حسرت دارد. و حتی بفهمی نفهمی بچه‌هاشان را از آزادی‌هایی که تو
 بهشان داده‌ای منع می‌کنند و شاید در غیابت اسفند هم برایشان دود
 کردند. تو چه میدانی؟ و اگر باهاشان بد تا کنی و از آخ و پیف و شاش ۲۰
 و گهشان دلزدگی نشان بدهی می‌گویند حسودیش می‌شود. و اگر بی
 اعتنائی کنی و اصلاً نبینی که بچه‌ای هم در خانه هست با شری و شوری و
 يك دنیا چرا و چطور ... می‌گویند از زور پیسی است. و خشونت بی
 بچه ماندن است. با مردم هم که نمی‌شود برید. و این مردم دوستانند،
 اقوامند، بزرگترند، کوچکترند و هر کدام حالی دارند و شعری و بچه‌ای و ۲۵
 ضعف‌هایی و احساساتی و می‌خواهند تو آنها را همانچور که هستند
 بپذیری. تو هم می‌خواهی اما نمی‌توانی. چون وضعی استثنائی داری. و
 آنوقت مگر می‌شود بچه‌شان را ندیده بگیری یا بهش زیادتر از معمول ور
 بروی یا بد آخمی کنی؟ ... و باز همان دور و تسلسل. و مهم‌ترین قضیه
 اینکه تا تو صد صفحه اباطیل چاپ بزنی بچه‌های دوستان و اقوام صد ۴۰
 سانتی متر کشیده‌تر شده‌اند و حالا مردی شده‌اند یا زنی و تا تو بیایی
 بفهمی که با کودک دیروزی چه جور باید رفتار کرد که مادر پدرش آزرده
 نشوند خود آن کودک اکنون جوانکی از آب در آمده است و تو به هر
 صورت از قلمرو حیات او و ذهن او بیرون مانده‌ای ... و اینجوری که شد
 تو حتی این دلخوشی را هم نمی‌توانی داشته باشی که اگر دیگران جان ۴۵
 خودشان را در فرزندانشان می‌کارند تو در این کلمات می‌کاری و دیگر
 گنده‌گوزیها ... چون دست‌کم از عالم کودکی اخراج شده‌ای. از عالم بچه‌ها.
 و دو تای از این بچه‌ها مال خواهر زخم. هُما. که خودش را گشت. بهمین
 سادگی. مواظبت از دو تا دسته گل را رها کرد به تقدیر و سرنوشت و به
 يك شوهر سرتیپ شونده. و خودش را گشت. آخر چرا این کار را ۵۰

کردی زن؟ بله. اواخرِ تابستانِ سالِ ۱۲۴۱ بود. روزهای آن زلزلهٔ نکبتی! داشتم صُبحانه می‌خوردم که تَلْفَنِ صدا کرد. معمولاً زَنَم می‌رود پای تَلْفَن. اَوَّلِ سَلام و عَلِیکِ ناآشنا و اَز سَرِ خونسردی. و بَعْدِ بله همین جا است. و بَعْدِ مُدَّتِی سَکوت و بَعْدِ سَلام و عَلِیکِ دیگرِی. و بَعْدِ صِدایش اِحْتِرام‌آمیز شد و سایهٔ مُبارکِ کَم نشود ... و من داشتم چایم را مَزَه‌مَزَه ۵۵ می‌کردم که یِک‌مَرْتَبهٔ فَرِیادش بُلند شد. به گریه. و چه گریه‌ای. که از جا پریدم. هِقْ هِقْ می‌کرد که رسیدم. گوشی را گرفتم و:

– چه خَبَره صُبحِ اَوَّلِ صُبح؟

که یارو خودش را مُعَرَفِی کرد. تیمسار سِپَهَبُد ... درست همین

۶۰

جور.

– خوب. چه فرمایشی داشتید؟

که خبر را داد. خیلی نظامی و خیلی تلگرافی. که بله ۷۵ درصد از پوست سوخته. با نَفْت. صُبح از کِرمانشاه تَلْفونگرام کردند ... و حالا من ... که گفتم:

۶۵

– نمی‌شد اَوَّلِ مَرَدِ خاَه را خَبَر کنید؟

که یارو جا خورد. باهمهٔ تیمساری‌اش. و جوری که دیدم بد شد.

این بود که اَفزودم:

– خوب، می‌فرمودید.

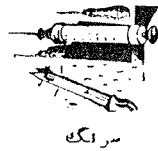
– البته هنوز در قیدِ حَیات ... اما خائِم را برای موقِعیّت‌های نامُناسب

۷۰

... لا بُد می‌دانید که اُتوبوسهای کِرمانشاه از کُجا حَرَکت

لغات و اصطلاحات

maternal uncle's wife	زن دائی	social manners	آدابِ مُعَاشِرَت
paternal uncle's wife	زن عمو	to be expelled	اِخْرَاجِ شَدَن
necessity	زورِ پِیسی	exception	اِسْتِثْنَا
field marshal	سِپَهَبَد	to meet	اَلتِّقَا کَرَدَن
burnt	سوخته	excessive spending	بَرِیْز و بِپَاش
maternal aunt's husband	شوهر خاله	grocer	بِقَال
paternal aunt's husband	شوهر عمه	in a grocer's fashion	بِقَالَانَه
habit	عادت	grocery	بِقَالِی
paternal uncle	عمو	this simple, with this ease	بِه هَمِیْن سَادَگِی
paternal aunt	عمه	serialization, succession	تَسْلَسُل
territory, domain	قلمرو	general	تِیْمَسَار
big talk	گنده گوزی	to be startled	جَا خُورَدَن
to forbid	منع کردن	to envy, to be jealous	حَسَدَ و رَزِیْدَن
to taste	مزه مزه کردن	to envy	حَسَرَتِ کَشِیْدَن
unsuitable	نامناسب	maternal aunt	خاله
to ignore	ندیده گرفتن	maternal uncle	دائی
adversity, abomination	نکبت، بدبختی	daughter of maternal uncle	دختر دائی
pathetic person	نکبتهی	to show disgust	دَلِزْدَگِی نِشَان دَادَن
duty	وظیفه	behavior	رِفْتَار
to fancy, crave	هوس کردن	progeny, offspring	زاد و رود



سرنجک [seringue. فر] sorang

(۱) تلمبه کوچک شیشه‌یی که بوسیله آن دارویی مایع را در زیر پوست و داخل بدن تزریق کنند؛ آبدزدک.

سرنجک

پرسش و پاسخ

- ۱- هر وقت سیمین هوس بچه می‌کرد، جلال چکار می‌کرد؟
- ۲- آیا به نظر شما راوی با بچه‌های مردم در خانه‌اش خوب تا می‌کرد؟ چرا؟
- ۳- خواهر سیمین چطور خودکشی کرد؟
- ۴- خواهر سیمین کی خودش را کشت؟
- ۵- چرا آل احمد به تیمسار می‌گوید، "نمی‌شد اول مرد خانه را خبر کنید"؟

درک متن

- ۱- کدامیک از تیترهای زیر برای این درس مناسب‌تر است
() بیفایده بودن درمانهای خانگی
() چگونگی حل شدن مسئله بچه برای همسر راوی
() فشار جامعه بر آدمهای بی‌بچه
() خودکشی خواهرزن راوی
۲- بنظر آل احمد، آدم‌های بچه‌دار
() هر رفتار زن و شوهر بی‌بچه را يك جوری به نداشتن بچه مربوط می‌کنند.
() میل دارند بچه‌هایشان را بیشتر به خانه زن و شوهر بی‌بچه بیاورند.
() همیشه برای بچه‌هایشان اسفند دود می‌کنند.
۳- کسیکه خبر خودسوزی خواهر سیمین را می‌دهد
() سرتیپی بود که با او هیچ قوم و خویشی نداشت.
() تیمساری بود که دوست او بود.
() هم‌ریش او بود.
۴- اصطلاح "سایه مبارک کم نشود" جمله‌ای است
() عامیانه و نامحترمانه
() عامیانه و محترمانه
() بسیار رسمی و محترمانه
۵- در این متن جلال ناراحتی‌های مربوط به نداشتن بچه را از چه جنبه‌ای نشان می‌دهد؟
() پزشکی
() اجتماعی
() سیاسی

مترادف و متضاد

متضاد کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

	الف		
ب			
قهر کردن	حقیقی	۱ - کاذب <-----	
جواب	_____	۲ - اسراف	
خونگرم	_____	۳ - خروج	
امساک	_____	۴ - آشتی کردن	
عاقل	_____	۵ - پر و پیمان	
حقیقی	_____	۶ - دیوانه	
مرگ	_____	۷ - منع کردن	
ورود	_____	۸ - غایب	
آزاد گذاشتن	_____	۹ - سؤال	
حاضر	_____	۱۰ - خونسرد	
خالی	_____	۱۱ - حیات	

مترادف کلمهٔ ستون الف را در ستون ب پیدا کنید و آن را در جای تعیین شده بنویسید. یک نمونه داده شده است.

		الف	
ب			
حالا	_____	۱ - کافی	
دلخور	_____	۲ - رفتار	
زندگی	_____	۳ - منع	
چرا	_____	۴ - پذیرفتن	
حالم به هم خورد	_____	۵ - اباطیل	
عمل	_____	۶ - آزرده	
جلوگیری	_____	۷ - حیات	
مزخرفات	_____	۸ - نامناسب	
بس	حالا	۹ - اکنون <-----	
قبول کردن	_____	۱۰ - واسهٔ چی	
ناجور	_____	۱۱ - اقم نشست	

تمرین جانشینی

- به جای کلمه‌های برجسته از کلمات داده شده استفاده کنید:
- این جوری بود که دیگر اُقم نشست از هرچه **نسخه خاله** زنگی بود.
- دوا و درمان خانگی
دوا و درمان عوامانگی
چله و چله نشینی
- ۲- دو خانواده با تمام عرض و طولشان، و در يك نقطه، **التقا کنند**.
برخورد کنند
به هم برسند.
همدیگر را ببینند.
- ۳- اگر با بچه‌های مردم **خوب تا کنی**، پدر و مادرهاشان می‌گویند حسرت دارد.
بد اخمی کنی
قهر و تهر کنی
گرم باشی
- ۴- اگر بگذاری بچه‌ها از **سر و کولت بالا بروند**، می‌گویند حسرت دارد.
سر به سرت بگذارند
در خانه‌ات بریز و پپاش کنند
هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند
- ۵- داشتم صبحانه می‌خوردم که یکمرتبه **فریادش بلند شد**.
صدای هق هق گریه‌اش را شنیدم.
تلفن زنگ زد.
زنگ در را زدند.

درست یا غلط

- ۱- جلال همچنان امیدوار، به استفاده از داروهای خانگی ادامه می‌دهد.
- ۲- جلال مسئله بچه را برای خودش حل کرده‌است. فقط همسرش است که گهگاه هوس بچه میکند.
- ۳- مشکلات نگهداری از بچه‌های اقوام باعث میشوند تا سیمین برای مدتی از فکر بچه بیرون برود.
- ۴- نوشتن می‌تواند برای راوی جای بچه‌دار شدن را بگیرد.
- ۵- خواهرزن راوی، هما، در زلزله کشته می‌شود.
- ۶- خواهرزن راوی به خاطر بی‌بچه ماندن خودکشی می‌کند.

نکته دستوری

کاربرد کلمه « شدن » :

- ۱ - واه، مگه می شه ما سالی يك دفعه هم آق دائی رو نینیم؟ (۱۱)
- ۲ - مگر می شود بچه‌شان را ندیده بگیری یا بهش زیادتر از معمول وربروی یا بداخمی کنی؟ (۱۱)
- ۳ - نمی شد اول مرد خانه را خبر کنید؟ (۱۱)
- ۴ - می شود امیدوار بود که زیاد شوند. (۲)
- ۵ - در چنین مواقعی من همیشه وسوسه می شده‌ام که آخر چرا با سی و هشت بار نشود؟ (۹)
- ۶ - يك روز دنگم گرفت که ببینم با نطفه‌ها می شود نیمرو درست کرد یا نه. (۹)
- ۸ - قرار شد مرتب باشم. (۱۰)
- ۹ - یارو چنان نکره‌ای بود که خودم هم باورم نشد که زده باشمش. (۱۰)
- ۱۰ - همین باعث می شود که از رفتن به هر جا که قصد داشته‌اید، منصرف بشوید، یا فلان دلخوری را بهانه کنید... (۲)

تبدیل‌ها

- مصدر داخل پرانتز هر جمله را به گذشته ساده (simple past) تبدیل کنید:
- ۱- داشتم صبحانه می‌خوردم که تلفن _____ (صدا کردن).
 - ۲- داشتم چایم را مزه مزه می‌کردم که یک مرتبه فریادش _____ (بلند شدن).
 - ۳- حق حق می‌کرد که من _____ (رسیدن).
 - ۴- من دیگر حتی تحمل بوی آزمایشگاه و مطب را هم _____ (نداشتن).
 - ۵- این جوری بود که دیگر اقم _____ (نشستن) از هر چه دوا بود.

تتبع tatabbo' [ع.ر.] (امص.) ۱. بررسی و

تحقیق کردن: در اشعار و دیوان‌های شعرا تصنع و تتبع به عمل می‌آید. (زرین‌کوب^۲ ۱۰۸۳) ۲. (ادبی) شعر یا سخن کسی را تقلید کردن: رواست، صائب، اگر نیست از ره دعوی / تتبع غزل خواجه گرچه بی ادبی ست. (صائب^۱ ۸۶۸) ۳. (قد.) پیروی کردن: ما را از انقیاد و تتبع مراد او چاره نباشد. (دراوینی ۲۱۶) ۴. (قد.) کسی یا چیزی را تعقیب کردن: زاغ... حالِ تتبع کبوتران و اطلاع بر حسن عهد و فرط وفاداری او در حق ایشان بازراند. (نصرالله‌منشی ۱۶۲)

تتبع • سه کردن (مص.ا.) تتبع (م.ر.) ۱. →: تتبع می‌کن تا این کیست که می‌گویند پیغمبر خواهد بود: (ابن بلخی ۱۱۲)

تتار tatar [= تاتار] (ا.) (قد.) تاتار →: بخندید کز روی خنک تتار / به‌درکردم آن جنگ‌جویی ز سر. (سعدی^۱ ۱۳۷)